

محمد حکیم آذر
عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرکرد

انحراف از هنجار در شعر صائب تبریزی

چکیده

اگر امثال عرفی شیرازی (م ۱۹۹۹)، نظیری نیشابوری (م ۱۰۲۱) و طالب آملی (م ۱۰۳۵) را شاعران دوره‌ی نضج و شکل‌گیری سبک‌های هندی (اصفهانی) بدانیم و از سویی دیگر شاعری چون بیدل دهلوی (م ۱۱۳۳) را خاتم این سبک بشناسیم، مسلماً صائب تبریزی (م ۱۰۸۱) حد معادل و اوسط این شیوه به شمار می‌رود. اشعار او از حیث مضامین، زبان، عناصر خیال، موسیقی و محتوا به گونه‌ای است که باید او را صاحب سبک دانست، در شعر صائب از وقوع‌گویی‌های امثال محتشم کاشانی (م ۹۹۶) و از خیال‌بافی‌های افراطی بیدل خبری نیست؛ شعر او مخصوص خود اوست و حقیقتاً باید شیوه‌ی او را شیوه‌ی صائب یا «سبک صائب» نام‌گذاری کرد.

اکنون در این مقاله برآنیم که مضمون آفرینی‌های صائب را با توجه به نگرش‌های نو و بدیع‌وی-نگرشی متفاوت با مضمون‌بایی‌های شاعران دوره‌های قبل-مورد بررسی قرار دهیم.

واژه‌های کلیدی:

تلمیح‌پردازی - موافق خوانی - مخالف خوانی - خضر - اسطوره.

صائب شاعری پرکار بوده است. حجم دیوان او مؤید این نظر است.^(۱) بدیهی است که در این میانه ابیات سست و مضامین سخیف هم در شعر او راه پیدا کرده و بهانه به دست منتقدان و مخالفان داده است. دکتر ذبیح‌الله صفا معتقد است از زمانی که «نوبت سخن به بنیان‌گذاران شیوهی جدید در نیمه‌ی دوم از سده‌ی دوازدهم رسید به جای آن که مبالغه‌کاران یا ناتوانانی از میان نوآوران عهد اخیر صفوی را نشاندهی ملامت کنند، به تواناترین آنها یعنی صائب تاختند و همه‌ی تقصیرها را برعهده‌ی او نهادند و بعضی از بیت‌های او را که قابل عیب‌گیری است بهانه‌ی تخطئه‌ی وی ساختند و حال آن که به واقع صائب در غزل تواناست و با آن که بسیار گفته، کمتر سخن قابل ایراد دارد».^(۲)

صائب از شیوه‌ها و شگردهای خاصی برای پرورش مضامین و سرودن شعر بهره برده است. گروهی او را شاعر تمثیل می‌دانند.^(۳) گروهی دیگر از او به عنوان شاعر مضمون تراش نام می‌برند و گروهی به کثرت ضرب‌المثل‌ها در شعر او توجه دارند.

در این که تمثیل، مضمون و مثل از ابزارهای قوی صائب در عالم شعر است تردیدی نیست ولی نمی‌توان او را از دیگر ساحت‌های سخن و سخنوری دور دانست؛ یکی از شیوه‌های جدی صائب در مضمون‌سازی، توجه به اساطیر و داستان‌های گذشته است.

داستان‌ها و اساطیر در شعر فارسی با توجه به شرایط اجتماعی و سیاسی و حتی دینی و مذهبی رنگ و جلوه‌ی خود را حفظ کرده‌اند، گاه در مسیر تاریخ ایران؛ اساطیر حماسی و گاه اساطیر دینی رشد کرده‌اند. شعر دوره‌ی صفوی از وجود تلمیحات مربوط به اساطیر اسلامی و سامی مشحون است و در این میانه داستان‌های کسانی که به نوعی در کتب تفاسیر یا آیات قرآن کریم از آنها یاد شده است، بیشتر به چشم می‌خورد. صائب در تلمیح‌پردازی، توجه ویژه‌ی بی‌شخصیت‌های قرآنی داشته است و در غزل او، نام کسانی چون حضرت خضر، حضرت موسی، حضرت یوسف علیهم‌السلام و گروهی دیگران از پیامبران و شخصیت‌های معروف قرآنی به چشم می‌خورد؛ در یک نگاه کلی صائب با داستان‌های این شخصیت‌ها، مضامین متعددی ساخته است و در این مضمون‌سازی دو شیوه‌ی عمده را مورد توجه قرار داده است:

الف) توجه به تلمیحات همانند متقدمان و پیروی از کلیشه‌های سنتی در تلمیح‌پردازی

(موافق خوانی)

(ب) انحراف از هنجار (مخالف خوانی)

در کارکرد اول صائب همانند شاعران و نویسندگان متقدم، عناصر داستانی مورد علاقه خود را مورد بررسی قرار داده و از دل داستان، پهنایی برای مضمون پردازی آفریده است. این نوع موافق خوانی و حرکت در مسیر عرف ادبی نه فقط خاص صائب که خاص هر شاعر دیگر است. این که با نام یوسف علیه السلام داستان دوری یعقوب از فرزند و ماجرای برادران حق ناشناس و عشق زلیخا و بوی پیراهن و... وارد شعر شود امری کاملاً طبیعی و مطابق با هنجار ادبی است. اما نکته جالب، انحراف از مسیر هنجارهای ادبی به کمک عناصر داستانی اشخاص ذکر شده است که در این مقاله به آن نام «مخالف خوانی» داده شده است.

«مخالف خوانی چیست؟»^(۴)

مخالف خوانی یعنی داستانی، موضوعی یا مضمونی را از زاویه غیر عرفی نگریستن و به خلاف آمد عادت د، مو، د آن داوری کردن. این اصطلاحی است که نگارنده برای یکی از ویژگی‌های شعر صائب برگزیده است؛ این موضوع از سویی در ارتباط با آرایه تلمیح است و از سوی دیگر نگرش خاص صائب نسبت به شخصیت‌های قرآنی، نظیر خضر، سلیمان، یعقوب، یوسف، یونس و... علیهم السلام یا اشخاص اساطیر و افسانه‌ها مثل اسکندر، رستم، جمشید و... است.

«هرگاه کسی به آفاق و انفس نگاه تازه‌یی داشته باشد به ناچار برای انتقال صور نوین ذهنی خود- مافی الضمیر خاص خود- باید از زبان جدیدی استفاده کند، اصطلاحات و نحو و ترکیب نوینی به کار برد. به ناچار اسم و اصطلاح وضع می‌کند یا به لغات بار معنایی تازه‌یی می‌دهد.»^(۵)

صائب تبریزی در برخورد با شخصیت‌های داستانی که نام بردیم جنبه جدیدی گشوده و با عینکی نو به داستان زندگی و تاریخ حیات آنها نگریسته است. این عینک با نوعی رنگ انتقادی، حقایق مرسوم و متداول داستان‌های معروف قرآنی و اساطیری را تأمل پذیرتر از آنچه شاعران سبک‌های قبل از سبک هندی بدان پرداخته‌اند، جلوه می‌دهد.

خط قرمزی که شرع و عرف برای این شخصیت‌ها تعریف کرده، گاه به دست صائب شکسته

می‌شود؛ وی حتی پا را از دایره‌ی انتقاد فراتر نهاده کار را به شماتت و سرزنش می‌کشد.

پیش من خوش‌تر بود از منت آب حیات تشنه لب خود را به دریای سراب انداختن^(۶)
 البته نگاه موافق و متداول ادبی نسبت به شخصیت‌هایی که نامشان رفت در شعر صائب به
 کزات دیده می‌شود. صائب حق آرایدی تلمیح را همانند گذشتگان به نیکی به جای می‌آورده
 است ولی تعداد ابیاتی که از زاویه‌ی مخالف به شخصیتی معروف نگریسته آنقدر زیاد هست که
 بتوان آن را یک ویژگی سبکی به حساب آورد.

در تاریخ شعر فارسی شاعران زیادی بوده‌اند که به شخصیت‌های معروف نگاه انتقادآمیز
 داشته‌اند اما چون بسامد این موضوع در شعرشان فراوان نبوده است نمی‌توانیم مخالف خوانی را
 ویژگی سبکی آنان بدانیم برای مثال به ابیات زیر توجه کنید:

گر بر این چاه زنخدان توره بردی خضر بی نیاز آمدی از چشمه‌ی حیوان دیدن
 (سعدی- ۵۴۷)

راهم مزن به وصف زلال خضر که من از جام شاه جرعه کش حوض کوثرم
 (حافظ، غنی، قزوینی ۳۲۹)

نه عمر خضر بماند نه ملک اسکندر نزع بر سر دینی دون مکن درویش
 (حافظ، غنی، قزوینی ۲۹۰)

پس مخالف خوانی را می‌توان شکستن هنجارهای پیشین در تلمیح‌پردازی مرسوم و
 متداول گذشتگان یا انحراف از نرم ادبی (سنت ادبی) دانست.^(۷)

این شیوه نه در صنایع معنوی و نه در سایر علوم ادبی مورد توجه نبوده است. تنها در کتب
 بلاغت قدیم از صنعتی نام برده‌اند به نام «تغایر» و در تعریف آن گفته‌اند: «آن است که متکلم بر
 وجه لطیفی مدح کند آن چه را که نزد عموم نکوهیده است یا قدح کند آن چه را که نزد دیگران
 ستوده است. بعضی این صنعت را دو قسم کرده‌اند «تحسین ما لا یستقیح» و «تقیح ما لا
 یستحسن»^(۸)

از تعریف فوق، کلی‌نگری مشهود است و می‌توان مصادیق متنوعی از آن را در کلام ابتکار کرد
 ولی «مخالف‌خوانی» را می‌توان ذیل «تلمیح» طبقه‌بندی کرد و آن را گریز از عادت در تلمیح
 دانست.

در مخالف خوانی‌های. صائب آن‌چه پیش از همه دیده می‌شود نگاه منتقدانه‌ی صائب به برخی شخصیت‌های معروف نظیر حضرت خضر علیه‌السلام است. تقریباً یک سوم کل ابیاتی که واژه‌ی خضر یا عناصر داستان او مثل آب حیات، آب حیوان، چشمه‌ی حیوان، ظلمات، اسکندر، عمر جاوید و... در آنها وجود دارد، در بردارنده‌ی مخالف خوانی است. این امر در خصوص شخصیت‌های دیگر نظیر موسی، عیسی و سلیمان علیهم‌السلام، ملایم‌تر و تعداد ابیات مخالف، کمتر است. در این تحقیق انحراف از نرم در تلمیحات مربوط به خضر علیه‌السلام مورد بررسی قرار گرفته که خود به عنوان نمونه‌ی از شیوه‌ی صائب در مخالف خوانی است. برای جلوگیری از اطاله‌ی کلام از بحث در داستان‌های دیگر نظیر یوسف و زلیخا و سلیمان و... پرهیز می‌شود.

صائب و خضر

آیه‌ی ۶۵ از سوره‌ی مبارکه‌ی کهف بدون این که صراحتاً از خضر نامی ببرد او را بنده‌یی از بندگان خداوند دانسته «فوجدا عبداً من عبادنا اتیناهُ رحمةً من عندنا و علمناه من لدنا عنماً». خضر در ادب عرفانی دلیل، راهنما، پیر و مرشد صوفیان است و در ادبیات عامیانه هم جایگاه خاصی دارد به طوری که زیارتگاه‌ها، قدمگاه‌ها، چشمه‌ها و کوه‌های زیادی به نام او در سرزمین ما وجود دارد.^(۹)

داستان‌هایی که در ادبیات فارسی در خصوص خضر وجود دارد از دو سرچشمه‌ی قرآن کریم و فرهنگ عامه راه پیدا کرده است اما به طور کلی از زمانی که شعر و ادب، رنگ علمی و مذهبی به خود گرفت (حدوداً از اواخر قرن پنجم هجری) و از همان زمان که به موازات جریان‌های علمی و اعتقادی گرایش‌های صوفیانه هم به شعر راه یافت چهره‌ی خضر در شعر فارسی پررنگ‌تر جلوه کرد.

شیعت فاطمیان یافته‌اند آب حیات خضر دور شده‌ستند که هرگز نمرند

(ناصر خسرو-۶۸)

در قدح ریز آب خضر از جام جم باز توان گشت از این در بی فتوح

(عطار-۱۱۵)

بودن در این که خضر درآمد ز راه و گفت عید است و نورهان شده ملک سکندرش

(خاقانی-۲۳۴)

اولین نمونه‌های انحراف از نرم در باب خضر با ملایمت و محافظه کاری از حدود قرن ششم به چشم می‌خورد:

گرچه آب خضر جام جم بشد نشته‌ی جام جهان افزای توست

(عطار-۳۱)

سعدی و حافظ این محافظه کاری را با کنایات آمیختند و خضر را مورد نقد ملیح خود قرار دادند اما هیچ‌گاه کار را به ترک ادب شرعی نکشانیدند.

لب‌های تو خضر اگر بدیدی گفتم لب چشمه‌ی حیات است

(سعدی-۳۶۴)

آب حیوان اگر این است که دارد لب دوست روشن است این که خضر بهره سرابی دارد
(حافظ، قزوینی، غنی، ۱۲۴)

واضح است که در نمونه‌های ذکر شده مقصد شاعران، تفضیل اموری خاص بر داستان خضر است به طوری که اهمیت آن امور را برسانند نه اینکه قدر و قیمت اسطوره‌ی دینی خضر را کم کنند. آن‌ها سعی دارند از طریق قیاس، به اثبات اهمیت موضوعی که در سر دارند، بپردازند.

انحرافات صائب تبریزی از هنجار در خصوص خضر را می‌توان به موضوع‌های زیر تقسیم کرد:
۱- چیزها و کس‌هایی وجود دارد که از خضر و عناصر داستان او برتر است (تفضیل بر خضر و

عناصر داستان او)

- ۲- آب حیات به منتش نمی‌ارزد ۳- حاصلی از عمر جاوید نمی‌توان گرفت. ۴- خضر تنها خوری کرد. ۵- خضر هم ناتوان است. ۶- خضر شرم‌منده است. ۷- نباید از آب حیات نوشید. ۸- خضر گران جان بود، سعی کن مثل او نباشی ۹- در حیرتم از خضر و گران جانی او ۱۰- خضر خودخواه است ۱۱- خضر از ننگ آب حیات چه کند؟ ۱۲- ای خضر... ۱۳- عمر جاویدان ارزانی خضر باد ۱۴- خضر هم از زندگی سیر است ۱۵- عمر ابد هم به پایان می‌رسد ۱۶- خضر با مدد دیگران به این مقام رسید ۱۷- خضر قصد گمراهی مرا دارد ۱۸- پشیمانی بر داستان خضر سایه افکنده است ۱۹- خضر از بذل آب حیات خودداری کرد ۲۰- ماجرای خضر افسانه‌ای بیش نیست.

برای جلوگیری از اطاله‌ی کلام به چند مورد از موضوعات ذکر شده می‌پردازیم:

۱- تفضیل بر خضر:

- سبزه‌ی خوابیده‌ی ما می‌زند پهلو به چرخ سرو کوتاهی است عمر خضر از بستان ما
(۲۹۰/۸)
- به کام خضر، آب زندگی را تلخ می‌سازم به رغبت بس که می‌بوسم لب پیمانه‌ی خود را
(۳۶۲/۶)
- نعمت آن است که چشمی نبود در پی آن چشمه‌ی خضر تو را دیده‌ی گریان ما را
(۴۸۶/۶)
- ناقطره‌ی ز آب سبک روح تیغ هست آب بقا مخور که گران جان کند تو را
(۶۸۸/۳)
- گرچه صائب آب حیوان می‌دهد عمر ابد حفظ آب روی خود آب بقای دیگر است
(۹۹۴/۱۶)
- چون سکندر خضر اینجا خاک می‌بوسد زدور چشمه‌ی آن لب چو آب زندگی لب خورده نیست
(۱۳۱۲/۶)
- خضر را می‌کند از چشمه‌ی حیوان دل‌سرد از دم تیغ شهادت دم آبی که مراست (۱۰)
(۱۴۲۷/۱۰)
- ۲- صائب معتقد است تا آن جاکه مقدر است باید از عمر جاوید و آب حیات حذر کرد، نباید منت خضر یا آب زندگانی را کشید؛ چون غایت زندگی و هدف از حیات فقط زیستن نیست. این موتیف (مضمون مکرر) به شکلی غالباً آمیخته با سرزنش و همراه با نوعی سیاه‌نگری نسبت به عناصر داستان خضر در غزل صائب خودنمایی می‌کند، صائب در پی آن است که بی‌مقدار بودن عمر (حتی به صورت جاودانش) را به مخاطب خود یادآوری کند.
- بس کز آب زندگانی، چین ابرو دیده‌ام بی‌محابا می‌کشم چون زخم، در بر، تیغ را
(۹۰/۲۵)
- منت خشک و جبین تلخ آب زندگی بر سکندر آب حیوان می‌کند آینه را
(۲۳۷/۱۲)
- ما ز خاطر آرزوی آب حیوان شسته‌ایم زنگ ظلمت نیست بر آینه‌ی اقبال ما
(۲۵۸/۴)

حریف خضر و رشک آب حیوان نیستم صائب ز آب تیغ او پر می‌کنم پیمانه‌ی خود را
(۳۶۲/۹)

معنی توفیق غیر از همّت مردانه چیست؟ انتظار خضر بردن ای دل فرزانه چیست؟^(۱۱)
(۱۲۴۳/۱)

۳- مضمون دیگری که صائب از آن دست‌مایه‌ی انحراف از نرم در تلمیحات مربوط به خضر فراهم کرده است تفضیل اندیشه‌ها و عناصر خیال خود بر عناصر داستان خضر است. او در پی اثبات این موضوع است که خضر هم از زندگی جاوید به تنگ آمده است و اگر هم سعی دارد پیشیمان نباشد من آن چنان جلوه‌های ارزشمندتر در نظرش می‌گسترم که از حیات جاوید بی‌زار شود در این موتیف‌های مخالف، آن چه موج می‌زند این است که حاصلی از عمر جاوید به دست نخواهد آمد؛ یا این که عمر ابد هم کوتاه است؛ چون به هر حال عمر ابد هم آغازی دارد و انجمی. انسان جستجوگر باید در پی آن باشد که از عالم فراسوی عمر جاوید سر درآورد.

زیر تیغ از بس به رغبت جان فشانی می‌کنیم خضر را از زندگی بیزار می‌سازیم ما
(۲۷۶/۱۳)

بلاست خواب پریشان دراز چون گردد چه دلخوشی بود از عمر جاودانه مرا
(۶۳۹/۴)

بهار عمر ملاقات دوستداران است چه حظ کند خضر از عمر جاودان تنها
(۶۷۱/۲)

مدت عمر ابد یک آب خوردن بیش نیست
خضر خوش هنگامه‌ای بر آب حیوان چیده است
(۱۱۶۷/۳)

ای سکندر تا به کی حسرت خوری بر حال خضر

عمر جاویدان او یک آب خوردن بیش نیست^(۱۲)
(۱۲۸۱/۵)

۴- صائب خضر را، گاه اهل امساک می‌داند. می‌دانیم که خضر به دستگیری اسکندر به ظلمات راه یافت و تنها کسی بود که فیض آب حیات را کسب کرد همراهان او محروم از این موهبت بازگشتند.^(۱۳) صائب می‌گوید که خضر می‌توانست به همراهان خود از آب حیات بنوشاند؛ در

حالی که از این کار دریغ ورزید. بهره‌ای که خضر از نوشیدن آب حیات برد عمر طولانی، دیدن داغ عزیزان و گران جانی دنیوی بود. دنیایی که از منظر عارفان و شاعران اقامت‌گاهی موقت است. پس خضر با ماندن در این دنیا اصرار بر گران جانی دارد و همین امر باعث شده که تناقضی بین بی‌مقداری دنیا و عمر ابد در داستان خضر ایجاد شود.

چشم دلسوزی مدار از هم‌رهان روز سیاه کز سکندر خضر می‌نوشد نهانی آب را
(۱۶۸/۸)

حیات جاودان بی‌دوستان مرگی است پابرجا به تنهایی مخور چون خضر آب زندگانی را
(۴۴۶/۳)

می‌کند هم‌رهی خضر بیابان مرگت اگر از درد طلب راهبری نیست تو را
(۴۹۱/۴)

به احتیاط ز دست خضر پیاله بگیر مباد آب حیات دهد به جای شراب
(۹۰۵/۵)

بی‌رفیقان آب خوردن می‌دهد خجالت ثمر خضر را از دیده‌ها شرمندگی پوشیده است
(۱۱۷۵/۹)

خضر اگر تیری به تاریکی فکند از ره مرو آن که می‌بخشد حیات جاودان پیداست کیست
(۱۲۴۴/۱۲)

مدار چشم مروّت ز هیچ کس صائب که خضر را غم محرومی سکندر نیست
(۱۷۹۷/۱۲)

خضر آب زندگی به سکندر نمی‌دهد در طبع روزگار مروّت نمانده است (۱۴)
(۱۹۸۰/۱۰)

شد در ادب، خضر رهبر راه‌گم‌کردگان است. بیرون ادبیات عرفانی هم تقریباً بسامد این نگاه بالاتر از سایر موتیف‌های پیرامون خضر است. صائب تبریزی در ادبیات ذیل از دریچه‌ی دیگری به این زوایه از زندگی خضر نگریسته است او مدعی است که در تاریکی‌های دنیا خود خضر هم از جویندگان راه حقیقت است، پس چگونه می‌توان از کسی که خود در زندان دنیا، چشم بسته، اسیر شده، تمنای یآوری داشت.

- از سر تعمیرم ای خضر مرّوت در گذر بر نمی دارد مرا از خاک این تعمیرها
(۳۰۱/۹)
- من به این سرگشتگی صائب به منزل چون رسم در بیابانی که چندین خضر سرگردان شده است
(۱۱۴۷/۱۱)
- تا چه باشد در بیابان طلب احوال ما خضر این جا رهنورد راه گم کرده‌یی است
(۱۱۸۵/۵)
- چه انتظاری خضر می‌بری قدم بردار هزار گمشده را شوق رهنا کرده است
(۱۷۵۰/۹)
- برو خضر که من آن کعبه‌یی که می‌بینم دلیل راهش غیر از شکسته پاییی نیست
(۱۸۲۰/۵)
- خضر را ما سبزه‌ی این بوم و بر پنداشتیم گردبادی هم نشد زین دشت بی حاصل بلند
(۲۵۸۸/۶)
- در این وادی که هر سو چون خضر آواره‌یی دارد نمی‌گردد بیابان مرگ اگر از خود جدا گردی^(۱۵)
(۶۷۶۳/۳)
- عمر در شعر و نثر قبل از قرن یازدهم غالباً امتیازی که برای خضر قائل بوده‌اند نوشیدن آب حیات است. شاعران خضر را مباحی و مبتهج از نوشیدن آب زندگی می‌دانند اما وقتی قرار باشد در این باب هم مخالف خوانی یا انحراف از هنجار صورت گیرد بسامد دیگری بالامی‌رود. شعر قرن یازدهم، علی‌الخصوص شعر صائب، در بردارنده‌ی این موتیف است که خضر از نوشیدن آب حیات شرمگین است.
- بی رفیقان آب خوردن می‌دهد خجالت ثمر خضر را از دیده‌ها شرمندگی پوشیده است
(۱۱۷۵/۹)
- سبز تواند شد از خجالت میان مردمان هر که آب زندگی چون خضر تنها می‌خورد
(۲۳۹۸/۲)
- از این خجالت که تنها خورد آب زندگانی را ندانم خضر پیش مردمان چون سبزی می‌گردد
(۲۸۵۳/۹)
- شود گرد خجالت بر جبین خضر بشیند غباری از سر خاک سکندر چون هوا گیرد^(۱۶)
(۲۹۷۱/۵)

۷- نوشیدن آب زندگی عواقب ناپسندی به دنبال دارد.

زآب زندگی آینه هم زنگار می‌گیرد بود ظلمت نصیب از چشمه‌ی حیوان سکندر را
(۲۶۶/۶)

نظر به چشمه‌ی حیوان نمی‌کنم صائب مرا ز راه برَد جلوه‌ی سراب کجا
(۵۷۴/۱۴)

توان زآینه‌ی جبهه‌ی سکندر دید سیاه کساکگی آب زندگانی را
(۶۴۸/۵)

با تشنگی زچشمه‌ی حیوان گذشته‌ایم از خضر انتقام سکندر کشیده‌ایم (۱۷)
(۵۸۸۲/۵)

۸- حیرت از خضر و جبهه‌گیری در مقابل او، آن هم در موضع انکاری در تعدادی از ابیات صائب به چشم می‌خورد. صائب از دریچه‌ی حیرت و با ابزار پرسش‌گری به سراغ خضر می‌رود تا نقدی موشکافانه بر داستان حیات او بگذارد، البته از آن جا که عالم شعر، عالم خیال است نباید صائب را به معنی تام، مخالف‌خوان دانست بلکه او از مخالف‌خوانی قصد دارد جهانی تازه بر عالم تلمیح باز کند؛ جهانی که دیگران کمتر درصدد کشف آن برآمده‌اند. اگر به مجموع ابیات ذیل با دقت نگاه کنیم صائب را در مقام منتقدی موشکاف در مقابل ساختار داستان خضر می‌بینیم:

چون به عمر جاودان صائب تسلی شد خضر داشت سیری عالم ولی ماندن نداشت
(۱۳۴۲/۱۰)

ما از این هستی ده روزه به تنگ آمده‌ایم وای بر خضر که زندانی عمر ابد است
(۱۴۴۴/۶)

جز دمی آب که صد چشم بود در پی آن خضر از چشمه‌ی حیوان چه تواند دریافت
(۱۶۲۲/۹)

از این خجلت که تنها خورد آب زندگانی را ندانم خضر پیش مردمان چون سبز می‌گردد
(۲۸۵۳/۹)

ما به این ده روزه عمر از زندگی سیر آمدیم خضر چون تن داد-حیرانم- به عمر جاودان
(۵۹۸۵/۶)

- نیست جز داغ عزیزان حاصل پایدگی خضر حیرانم چه لذت می برد از زندگی
(۶۷۱۹/۱)
- من شدم دلگیر، صائب زین حیات پنج روز خضر چون آورد تا امروز تاب زندگی
(۶۷۲۰/۱۴)
- سبزه زیر سنگ نتوانست قامت راست کرد چیست حال خضر یارب زیر بار زندگی
(۶۷۲۲/۲۳)

۹- گاه در ابیاتی، صائب خضر را مورد خطاب قرار می دهد و از سر انتقاد- که گاهی تند و شماتت آمیز هم هست- خضر را گستاخانه می خواند یا از او چیزی را می پرسد، این ملامت گری در کل غزل های صائب چندان زیاد نیست اما به هر حال ساختار جملاتی که خضر در آنها مورد خطاب واقع می شود- و شبه جمله یی با نام او ساخته می شود- از حیث مخالف خوانی جالب نظر است.

- برو خضر که من آن کعبه یی که می بینم دلیل راهش غیر از شکسته پایی نیست
(۱۸۲۰/۵)
- ای خضر چند تیر به تاریکی افکنی سرچشمه ی حیات نهان در دل شب است
(۱۸۶۷/۲)
- تو ای خضر از زلال زندگی بردار کام خود که این لب تشنه لعل آبداری در نظر دارد
(۲۹۲۱/۲)
- در هر گذر سیل مکن آبروی خویش ای خضر پاس چشمه ی حیوان نگاه دار
(۴۷۱۷/۴)
- به من تکلیف آب زندگی بسود گشتن تو را ای خضر در قید جهان، جاوید می خواهم
(۵۶۰۸/۴)

۱۰- خضر فیض دست یابی به آب زندگی را به مدد دیگران به دست آورد. در حقیقت خضر بر نردبانی پانهاد که پله های آن، کسانی از قبیل اسکندر بودند.

اسکندر ابراری بود برای دست یابی خضر به سرچشمه ی آب حیات، اگر چه شوکت و جلال پادشاهی داشت؛ ولی در عین غنا محتاج جاودان بود. همین پارادوکس غنا و فقر است که یکی از گسترده ترین مضامین اسطوره یی را در فرهنگ تمامی ملت ها ساخته است. حیات جاوید و

حسرت دست‌یابی به آن، بن‌مایه‌ی داستان‌ها، افسانه‌ها و اسطوره‌های فراوانی است که ماجرای اسکندر، اسطوره‌ی کاووس، حماسه‌ی اسفندیار، داستان کی‌گشتاسب و دیگران در ادبیات فارسی، مِشتی از این خروار به شمار می‌رود. خضر با دست‌یابی به عمر جاوید و نوشیدن آب حیات، دیگران را در حسرت عمر ابد باقی گذاشت. شاید این را بتوان جبر خداوندی دانست. ولی صائب تبریزی برای خضر آنقدر اختیار فائل است که می‌گوید:

به سکندر ندهد قطره‌ی آبی هر چند خضر، سیراب ز اقبالِ سکندر شده است
(۱۵۳۹/۳)

ز اقبالِ سکندر خضر بر دل داغ‌ها دارد که آب زندگانی جای چشم‌تر نمی‌گیرد
(۲۹۹۲/۶)

سایه‌ی ارباب دولت، شمعِ راهِ ظلمت است خضر از اقبالِ سکندر یافت آبِ زندگی
(۶۷۲۰/۹)

۱۱- صائب تبریزی در دو بیت صراحتاً ماجرای خضر را افسانه می‌داند و همانند مضامین ذکر شده در شماره‌ی ۱ اموری دیگر را بر داستان خضر برتری می‌نهد. او اصلاً چرخ ستمگر را ظالم‌تر از آن می‌داند که حتی اجازه دهد قطره آبی خوش از گلوی کسی پایین برود؛ چه رسد به این‌که کسی زیر این آسمان کبود آب حیات بنوشد.

خضر و سیرِ ظلمت و آبِ حیات، افسانه است تازه شد هر کس شراب کهنه در مهتاب زد
(۲۴۰۶/۵)

حرفی است این که خضر به آب بقا رسید زین چرخ دل سیه دم آبی ندید کس
(۴۸۵۵/۶)

در روزگار صفویه به خاطر شرایط اجتماعی و آشنایی ایرانیان با فرهنگ رازآمیز هندی، شعر و نثری خاص پدید آمد. شعر روزگار صفوی از آن تحرک و پویایی شعر قرن هفتم و هشتم خالی است اما سکونی رمزگونه دارد. اصرار شاعران این سبک بر معماپردازی، شعر را لفظاً و معنأً به تعقیدگرایش داد. نه تنها اشعار متضمن معما و لغز و چیستان بلکه شعر روزمره و متداول شاعران این سبک، رمزآمیز و پیچیده است، البته این پیچیدگی نسبت به معاصران یا متقدمان معنی پیدا می‌کند و شدت و ضعف دارد، بنابراین نباید همدی شاعران سبک اصفهانی (هندی) را به

انحراف از مسیر اعتدال، متهم کرد.

صائب تبریزی از همین دست شاعران میانه‌رو است. تعقید در شعر او بیشتر در خدمت لذت‌جویی ذهنی است. آن‌جا که ذهن برای کشف معنای پیچیده در لفافه‌ی کلمات به تلاش می‌افتد و زمانی که معنای مزبور را کشف می‌کند، لذتی به خواننده دست می‌دهد از جنس لذت حل یک معمای ریاضی یا اثبات یک فرضیه‌ی علمی.

تلمیح در این میانه، ابزار مناسبی است تا شاعر به وسیله‌ی آن جهان‌های جدیدی از معنا و مضمون بسازد و خواننده را در این جهان‌ها به تفریح و تماشا ببرد. «قدما در کتاب‌های بلاغت مسئله‌ی بهره‌مند شدن شاعر را از اساطیر، در باب ویژه‌ای با عنوان تلمیح آورده‌اند و در تعریف آن می‌گویند: تلمیح این است که شاعر در خلال شعر خویش به داستانی یا شعری یا مثالی اشارت کند و به گونه‌ی رمز و نشانه‌ای، آن را بیاورد. و چنان که می‌بینیم باب خاصی برای اسطوره‌ها قائل نشده‌اند».^(۱۸)

شاعران سبک هندی در ادامه‌ی مسیر شعر فارسی تلمیحات را به شکلی به کار بردند که بتوانند در خلق مضمونی تازه یا جهانی نو، موثر باشد. در این مسیر حتی در تلمیحات دست کاری‌هایی هم کرده‌اند یا بعضاً اپیزودهایی در داستان‌های معروف ساخته‌اند که نه در کتب تفاسیر و نه در آثار ادبی پیش از خودشان سابقه نداشته است.^(۱۹)

نکته‌ی قابل توجه این است که هرچه از شعر سبک خراسانی فاصله می‌گیریم و به سبک هندی نزدیک‌تر می‌شویم، رنگ ملی تلمیحات و اساطیر کم و رنگ دینی و سامی آنها زیادتر می‌شود به طوری که در دیوان صائب تقریباً بسامد تلمیحات ملی و حماسی به صفر نزدیک می‌شود.^(۲۰)

دیوان صائب تبریزی با بهره‌گیری از عنصر تلمیح در سطحی گسترده و توجه فراوان به شخصیت‌های سامی و اساطیر اسلامی از لحاظ مطالعه‌ی تلمیحات جایگاه خاصی دارد، بالا بودن بسامد نام‌هایی هم‌چون خضر- یوسف- موسی- عیسی- سلیمان- مریم علیهم‌السلام و پایین بودن آمار نام‌های حماسی اساطیر ملی، نشانه‌ی از گرایش‌های اجتماعی و سیاسی عهد صفوی است. شاهان صفوی قهرمان‌پردازی را بر نمی‌تابیدند، چون ترویج روح قهرمان‌پروری در کشوری

که از لحاظ اقتصادی و امنیتی تقریباً به ثبات رسیده بود و وحدت قومی، مذهبی و نژادی را در دستور کار خویش قرار داده بود، غیر از خدشه وارد کردن به چهره و شخصیت شخص اول مملکت یعنی خود شاه، سود دیگری نداشت. از طرفی دیگر ترویج تفکر شیعی و گرایش شدید مردم به مذهب تشیع، مجالی برای رشد اسطوره‌های غیراسلامی و غیرشیعی (که گاه حتی کفرآمیز هم به شمار می‌رفتند) باقی نگذاشت.

«در هر حال باید گفت که در شعر سبک هندی جای اسطوره خالی است. از عصر جامی تا پایان عصر صفوی هرچه پیش می‌آییم اسطوره کم‌رنگ‌تر می‌شود اگر هم در دیوان برخی شاعران مفاهیم اسطوره‌یی دیده می‌شود اغلب تقلیدی و کلیشه‌ای است. اشارات و تلمیحات تاریخی و اسطوره‌یی جز در شعر درس خواندگان به چشم نمی‌آید»^(۲۱)

صائب تبریزی در شرایطی این چنین با روی‌گردی افراطی به اسطوره‌های سامی، سعی در دوباره خوانی داستان‌ها و تلمیحات مربوط به آنها دارد و از همین رهگذر است که مسأله‌یی به نام مخالف خوانی یا انحراف از نرم، در نگرش به تلمیح آفریده می‌شود و در همین مخالف خوانی هاست که گاه مضامینی به چشم می‌خورد که در شعر و نثر گذشته اصلاً سابقه نداشته است:

بر نمی‌آید غرور حسن با تمکین عشق یوسف از کنعان به سودای زلیخا می‌رود

(۲۶۴۵/۳)

عشق مغرور کند خون به دل حسن آخر یوسف از نیست که مغلوب زلیخا نشود

(۳۶۰۶/۸)

چند روزی بود اگر مهر سلیمان معتبر تا قیامت سجده گاه خلق مهر کربلاست

(قصاید-۳۵۹۰)

و کلام آخر این که صائب راهی را در تلمیح گشود که دیگران بدان توجه نداشتند. علاقه به ساخت تناظرهای ذهنی- عینی در شعر شاعران عصر صفوی برخلاف شاعران ادوار گذشته که تجربه را عملاً کسب و در شعر وارد می‌کردند باعث شد که شعر به جای اعتلای عمودی و به جای اوج گرفتن در ارتفاعات اندیشه، در سطحی افقی و ساکن حرکت کند و حاصل این کار تولد شعر راز آلود سبک هندی (اصفهانی) بوده است. صائب تبریزی در تکوین این سبک شعری از طریق به کار بردن شگردهای خاص خود بسیار موثر بوده است.

۶۹۹۶۱۱ / ۶۹۳۹۱۱ / ۶۳۵۹۹ / ۶۴۷۶۴ / ۶۵۶۴۱۱ / ۶۵۸۳۱ / ۶۶۳۹۱ / ۶۶۴۲۴ / ۶۸۱۹۴

۱۱- ادامه‌ی این مضمون را می‌توان در ادبیات ذیل مشاهده کرد:

۱۵۰۱۷۱ / ۱۵۰۴۸۸ / ۱۶۷۴۶ / ۱۷۴۱۷ / ۱۸۱۶۵ / ۱۸۳۰۶ / ۱۸۴۳۲ / ۱۸۵۸۹ / ۲۳۹۶۲ / ۲۷۳۷۶ / ۲۹۳۹۱۲

۱۵۸۰۰۱۰ / ۱۵۸۳۵۸ / ۱۵۸۸۵۵ / ۱۳۰۵۶۵ / ۱۴۱۰۰۶ / ۱۴۱۱۰۲ / ۱۴۳۰۵۲ / ۱۴۳۳۴۹ / ۱۴۷۰۷۷ / ۱۴۷۱۷۴

۱۶۰۱۳۵ / ۱۶۰۱۵۸ / ۱۶۰۲۲۴ / ۱۶۳۳۱۴ / ۱۶۳۵۹۹ / ۱۶۵۸۲۹ / ۱۵۰۷۷۴ / ۱۵۲۹۹۳ / ۱۵۵۷۳۵ / ۱۵۵۷۳۴ / ۱۵۶۳۵۳

۶۷۵۴۵ / ۱۶۸۳۰۲ / ۱۵۹۰۵۱۲ / ۱۵۹۱۴۳

۱۲- ادامه‌ی این مضمون هم در ابیات ذیل مشاهده می‌شود:

۱۲۹۱۵۳ / ۱۲۷۳۷۶ / ۱۲۴۴۴۷ / ۱۲۳۵۸۴ / ۱۲۱۱۹۲ / ۱۲۱۱۸۱ / ۱۲۰۲۶۴ / ۱۲۰۱۷۹ / ۱۱۶۶۳۲ / ۱۱۶۶۳۱ / ۱۱۶۳۳۹

۱۶۷۲۰۵ / ۱۶۷۰۵۳ / ۱۶۶۶۳۶ / ۱۶۰۶۱۶ / ۱۵۹۱۷۱۳ / ۱۵۶۰۸۴ / ۱۵۳۷۸۴ / ۱۴۶۸۸۶ / ۱۳۶۵۸۵ / ۱۳۵۷۷۴ / ۱۳۵۲۱۴

۱۶۷۲۳۱۲

۱۳- برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: فرهنگ تلمیحات، سیروس شمیسا، ص ۲۴۷

۱۴- ادامه‌ی این مضمون در ابیات ذیل مشاهده می‌شود:

۱۳۳۸۹۵ / ۱۳۲۶۴۵ / ۱۲۹۷۱۵ / ۱۲۹۴۶۸ / ۱۲۸۵۳۹ / ۱۲۶۷۱۵ / ۱۲۶۴۷۷ / ۱۲۵۲۰۹ / ۱۲۳۹۱۱۲ / ۱۲۳۸۲۹ / ۱۲۰۵۵

۱۶۶۵۲۲ / ۱۶۵۰۹۱ / ۱۶۲۲۳۸ / ۱۶۰۸۶۸ / ۱۵۴۰۰۱۲ / ۱۵۱۸۳۶ / ۱۵۰۷۲۶ / ۱۴۷۶۴۲ / ۱۴۷۵۱۰ / ۱۴۷۴۰۶ / ۱۴۳۱۶۴

۶۹۸۹۵ / ۶۹۴۴۶ / ۶۷۱۵۵ / ۶۷۰۱۱۲ / ۶۶۶۸۱۸

۱۵- ادامه‌ی این مضمون در ابیات ذیل مشاهده می‌شود:

۶۸۱۸۲ / ۳۴۷۸ / متفرقات / ۲۳۵۱۴ / ۲۳۴۸۱ / ۱۱۸۶۷۲

۱۶- ادامه‌ی این مضمون در ابیات ذیل آمده است:

۳۱۸۴۷ / قصاید کوتاه / ۳۶۱۲ / ۲۰۷۱۰ / ۱۶۲۰۷۱ / ۱۶۳۳۱۳ / ۱۶۷۱۹۲ / ۱۶۷۲۱۵ / ۱۶۷۲۲۱۴ / ۱۶۷۲۲۱۲ / ۶۹۴۵۱۲

۱۷- ادامه‌ی این مضمون در این ابیات آمده است:

۱۵۵۹۱۹ / ۱۵۲۶۴۱۱ / ۱۴۶۳۵۶ / ۱۳۶۵۸۵ / ۱۲۹۴۶۷ / ۱۱۸۷۶۷ / ۱۱۶۷۴۶

۱۸- صور خیال در شعر فارسی، ص ۲۴۳

۱۹- برای نمونه می‌توان به ابیات زیر توجه کرد:

خود هم از زلف دراز خویش در بند بلاست / یک سرش برگردن یوسف بود زنجیر ما

(غ ۲۵۰)

اگر نه برامید وصل یوسف طلعتی باشد / به چندین چشم چون زنجیر در زندان بیاساید

(غ ۳۲۳۳)

در کنعان نگشایند به رویش اخوان / یوسف از مصر اگر بی درم آید بیرون

(غ ۶۳۱۶)

چشم زنجیر غریبانه چرا خون نگرست یوسف آن روز که می‌رفت ز زندان بیرون

(غ ۶۳۲۱)

« ۲۰ صائب از رستم و کاووس و بیژن و اسفندیار هم نام برده است، اما غالباً از این شخصیت‌های اساطیری در خدمت مدح سلاطین صفوی استفاده کرده است.

۲۱. نقد خیال، محمود فتوحی، ص ۵۳

منابع و مآخذ

- قرآن کریم: (تنزیل من رب العالمین) ترجمه‌ی بهاء‌الدین خرمشاهی، نیلوفر، جامی تهران، دوم ۱۳۵۷
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد، دیوان، به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، زوار، تهران، پنجم ۱۳۶۷
- خاقانی شروانی، دیوان، به تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، زوار، تهران، چهارم، ۱۳۷۳
- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، مجلد سیزدهم، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، دوم از دوره‌ی جدید، ۱۳۷۷
- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین، کلیات، به کوشش مظاهر مصفا، روزه، تهران، اول، ۱۳۸۳
- شلی نعمانی، شعراالعجم، ترجمه‌ی سید محمد تقی فخرداعی گیلانی، دنبای کتاب، تهران، سوم، ۱۳۶۸
- شقیعی کدکنی، محمد رضا، صور خیال در شعر فارسی، آگاه، تهران، سوم، ۱۳۶۶
- شمس‌العلمای گرکانی: ابداع‌البدایع، به همت حسین جعفری، احرار، تبریز، اول، ۱۳۷۷
- شمیسا، سیروس: کلیات سبک‌شناسی، فردوس، تهران، چهارم، ۱۳۷۵
- صائب تبریزی: دیوان در شش مجلد، علمی و فرهنگی، تهران، اول از ۱۳۶۴ تا ۱۳۷۰
- صفا، ذبیح‌الله: تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵/۲، فردوس، تهران، چهارم، ۱۳۷۳
- عطار نیشابوری: دیوان، به تصحیح تقی تفضلی، علمی و فرهنگی، تهران، هشتم، ۱۳۷۴
- فتوحی، محمود: نقد خیال، روزگار، تهران، اول، ۱۳۷۹
- کتاب جمعه، مجله ادواری، سال اول، شماره‌ی ۱۲، آبان ۱۳۵۸
- میرغلام‌علی آزاد بلگرامی، غزلان‌الهند، به تصحیح سیروس شمیسا، صدای معاصر، تهران، اول، ۱۳۸۲
- ناصر خسرو قبادیانی، به تصحیح مجتبی مینوی، مهدی محقق، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۸